

( 5 )

**(لوح بسيط الحقيقة)**

**هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء**

و ما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كل الاشياء قل فاعلم ان المقصود من الاشياء في هذا المقام لم يكن الا الوجود و كمالات الوجود من حيث هو وجود و من الكل الواحد و هذا كل لا يذكر عنده بعض و لا يقابله جزء و الحاصل ان بسيط الحقيقة لما كان بسيطا من جميع الجهات انه واجد و مستجمع لجميع الكمالات التي لا حد و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حد محدود بلسان پارسی ذكر میشود مقصود حكيم از اشياء در عبارت مذكوره كمالات وجود من حيث هو وجود است و از كل دارائی یعنی واجد و مستجمع جميع كمالات نامتناهيه است بنحو بساطت و امثال اين بيانات را در مقامات ذكر توحيد و قوت و شدت وجود ذكر کرده اند مقصود حكيم اين نبوده كه واجب الوجود منحل بوجودات غير متناهيه شده سبحانه سبحانه عن ذلك چنانچه خود حكما گفته اند بسيط الحقيقة كل الاشياء و ليس بشيء من الاشياء و في مقام آخر ان انوار بسيط الحقيقة ترى في كل الاشياء و اين ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حديده در كل اشياء آيات احديه را مشاهده مينمايند چه كه جميع اشياء مظاهر اسماء الهيه بوده و هستند و حق لم يزل و لا يزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشياء در امكنه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما كان وجود الواجب في كمال القوة و الشدة لو يجوز ينحل بوجودات غير متناهية و لكن لا يجوز ما انحل در اين بيان سخن بسيار است و مقصود حكماء اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطيف و رقيق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اكتفا نمود دو مقام در توحيد مشاهده میشود توحيد وجودی و آن اينست كه كل را به لا نفى میکنند و حق را به الا ثابت یعنی غير حق را موجود نميدانند باين معنى كه كل نزد ظهور و ذكر او فناى محض بوده و خواهند بود كل شيء هالك الا وجهه یعنی مع وجود او احدى قابل وجود نه و ذكر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند كان الله و لم يكن معه شيء و الآن يكون بمثل ما قد كان مع آنکه مشاهده میشود كه اشياء موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هيچ شيء وجود نداشته و ندارد در توحيد وجودی كل هالك و فانى و وجه كه حقست دائم و باقى و توحيد شهودی آنست كه در كل شيء آيات احديه و ظهورات صمدانيه و تجليات نور فردانيه مشاهده شود چنانچه در كتاب الهى نازل سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى انفسهم در اين مقام در كل شيء تجليات آيات بسيط الحقيقة مشهود و هويدا مقصود حكيم اين نبوده كه حق منحل بوجودات نامتناهيه شده تعالى تعالى من ان ينحل بشيء او يحد بحد او يكثرن بما فى الابداع لم يزل كان مقدسا عن دونه و منزلها عما سويه نشهد انه كان واحدا فى ذاته و واحدا فى صفاته و كل فى قبضة قدرته المهيمنة على العالمين و در مقامى كل ما ذكر او يذكر يرجع الى

الذکر الاول چه که حق جل و عز غیب منیع لایدرکست در این مقام کان و یکنون مقدسا عن الازکار و الاسماء و منزها عما یدرکه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاریست بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کل الاسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کما ذکر ان الغیب هو مقدس عن الازکار کلها و مقر نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود و لکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی کل اشیاء است و دارای کمالات لا تحصی و از برای اینکلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه لهو العلیم الخبیر و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء استنباط کرده اند و اول من تدرس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هر مس نیز گفته اند در هر لسان باسمى موسومست و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه کافیه فرموده اند و بعد از او بلینوس از الواح هر مسیه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لامر الله در ظاهر رد فرموده اند و لکن اینعبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسانرا غنی ننموده و نخواهد نمود مثلا حکیمی که باین کلمهء تکلم نموده لو کان موجودا و الذین اقروا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کل در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نوراء بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بان ما خرج من افواههم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواید قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کسچر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن

چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه انی انا الله در هر شجرى موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامى صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کل شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده‌اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحا من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل را ندا میفرماید ابا اصغا ننموده چه اگر اصغا شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده‌اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده‌اند الامر بید الله يعطى من یشاء ما یشاء و يمنع عمن یشاء ما اراد انه لهو المحمود فى امره و المطاع فى حکمه لا اله الا هو العليم الحكيم در این ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد يا اله العالمين كذلك جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم ان ربک لهو الحاکم على ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدير و البحر الاعظم امام وجهک تقرب الیه ثم اشرب منه باسم ربک العليم الخبير لعمرى انه یبلغک الى مقام لا ترى فى العالم الا تجلى حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة على العلم انه لا اله الا هو المقتدر العزيز القدير هذا يوم ینبغى لكل نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء يدع الوری ورأته یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لیبک یا محبوب العالمين

قل يا ايها السائل لو يأخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فيه من الحكمة و التبيان لتضع الامکان و تقوم على نصره هذا المظلوم الغريب و تقول سبحان من اظهر الجارى المنجمد و البسيط المحدود و المستور المشهود الذى اذا يراه احد فى الظاهر يجده على هیکل الانسان بين ایدی اهل الطغیان و اذا يتفکر فى الباطن يراه مهيمنا على من فى السموات و الارضين استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء على البقعة الحمراء یا قوم اسرعوا بالقلوب الى شطر المحبوب كذلك قضى الامر و اتى الحكم من لدن قوى امين

يا ايها السائل قد ذکر ذکرک لدى الوجه فى هذا السجن المبين لذا نزل لک هذا اللوح الذى من افقه لاحت شمس الطاف ربک العزيز الحميد اعرف قدرها و اغل مهرها انها خير لک ان کنت من العارفين نسئل الله ان يؤيدک على امره و ذکره و يقدر لک ما هو خير لک فى الدنيا و الآخرة انه مجيب دعوة السائلين و ارحم الراحمين

يا ايها العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالك الاسماء و استنورت بانوار الوجه الذى اشرق  
من مطلع البقاء توجه الى الافق الاعلى قل يا فاطر السماء و مالك الاسماء اسئلك باسمك  
الذى به فتحت ابواب لقائك على خلقك و اشرفت شمس عنايتك على من فى ملكك ان  
تجعلنى مستقيما على حبك و منقطعا عن سوائك و قائما على خدمتك و ناظرا الى وجهك و  
ناطقا بثنائك اى رب ايدنى فى ايام ظهور مظهر نفسك و مطلع امرك على شأن اخرق  
السبحات بفضلك و عنايتك و احرق الحجابات بنار محبتك اى رب انت القوى و انا الضعيف  
و انت الغنى و انا الفقير اسئلك ببحر عنايتك ان لا تجعلنى محروما من فضلك و مواهبك  
يشهد كل الاشياء بعظمتك و اجلالك و قوتك و اقتدارك خذ يدي بيد ارادتك و انقذنى  
بسلطانك ثم اكتب لى ما كتبتة لاصفيائك الذين اقبلوا اليك و وفوا بعهدك و ميثاقك و طاروا  
فى هواء ارادتك و نطقوا بثنائك بين بريتك انك انت المقندر المهيمن المتعالى العزيز  
الكريم